

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

جمعی از کمونیست های انقلابی - افغانستان
۱۶ اگست ۲۰۲۲

یک سال حکومت طالبان و دشواریهای مهم در مقابل آن

بخش یک : حکومت طالبان و ژنو پولتیک منطقه:

دیگر لازم نیست که در مورد افسانه تغییر طالبان کلمه ای گفت و یا نوشت. با گذشت یک سال از به قدرت رساندن طالبان توسط امپریالیزم امریکا از طریق توافق کذائی دوحه، یک بار دیگر فریب و نیرنگ های امپریالیستی افشاء شد. آنها بعد از ۲۰ سال جنگ و خشونت ضد مردمی که به کشته شدن نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر انجامید، یکی از شرورترین نیروهای چند دهه پسین را بر مردم ما تحمیل کردند تا تغییراتی را در افغانستان بیاورند که منطبق بر پلان های منطقه ئی و جهانی شان باشد. ما قبل از تحویل قدرت به طالبان نوشتیم که :

سیاست ها از قبل تعیین شده. اولویت سیاست امریکامقابل و ایجاد صف بندی با چین و روسیه است و سیاستش در دیگر موارد حتی در مورد جنگ افغانستان و این منطقه باید تابع آن باشد. در نتیجه ... جهت گیری به سمت تحویل قدرت به طالبان و تلاش برای حفظ و تحکیم اتحاد ستراتیژیک با پاکستان به مثابه حامی اصلی طالبان در دستور کار است. در نتیجه اشرف غنی ... موظف شده تا به موافقت نامه بین طالبان و امریکا و در صورت لزوم فراتر از آن گردن نهد. اگر چه طالبان تقریباً به هیچ یک از تعهدات تشریفاتی خود در موافقت نامه با امریکا(غیر از هدف قرار ندادن نیروهای خارجی) گردن نگذاشته است. در واقع امریکاهم هیچ گونه تضمینی را طلب نکرده بود و به نظر می رسد که اجرای این تعهدات از همان ابتداء برای امریکا السویه است. رجوع شود به نوشته(افغانستان: صلح نه که مرحله جدیدی از جنگ در پیش است ، سرطان ۱۴۰۰ - www.jaka2020.com)

بنابراین هنگامی که سیاست ها از قبل تعیین شده بود، امپریالیزم امریکا برای حفظ ظاهر چاره ای نداشت جز این که با رنگ و لعاب زدن به چهره طالبان آن را مقبول نشان دهد تا به برخی نیروهای متوهم به امریکا امید واهی تزریق کند. امروز دیگر افسانه اعتدال طالبان در میان هیچ یک از طبقات مردمی حتی نیروهائی که چشم امیدی به امریکا و غرب داشتند خریداری ندارد. آنانی که تصور می کردند طالبان علی رغم وحشی گری اش قادر است ثبات و امنیت را برای افغانستان در برداشته باشد دریافتند که این تصویری کاملاً باطل بوده است.

اگر هم امپریالیزم امریکا و پاکستان که حامیان اصلی به قدرت رساندن طالبان بودند و مبلغ ایجاد ثبات افغانستان از طریق طالبان بودند، امروز دیگر واقعیات این تبلیغات جعلی برای مردم روشن شده است. وقتی جنگ و خشونت علیه زنان یعنی نیمی از جامعه آغاز شده، زنان به صورت وحشیانه ای سرکوب می شوند و تلاش برای حذف آنها از صحنه

جامعه افزایش می یابد، ثبات دیگر چه معنی می تواند داشته باشد. در زمانی که جنگ خونینی علیه هزاره جات و ملت هزاره به راه افتاده است و کشت و کشتار، بمب و حملات انتحاری جان و مال آنان و فرزندانشان را تهدید می کند، ثبات چه معنایی دارد. در زمانی که جوانان پنجشیر غیر قانونی می شوند در هر کجا مورد بازخواست و تلاشی طالبان قرار می گیرند، فامیل های باشنده پنجشیر و اندراب کوچ اجباری داده می شوند. جوانان بلخاب تیر باران و مردم آن به شمول سالمندان و اطفال آواره کوه و بیابان می شوند، زمین های مردم در بامیان و غزنی مصادره می شود دیگر ثبات و امنیت در کجای افغانستان است.

هنگامی که در یک سال گذشته به گفته یوناما ۸۰۰ تن از باشندگان ملکی کشته ۱۵۰۰ نفر زخمی شده اند حداقل ۱۶۰ نفر توسط طالبان تیرباران و یا به قتل رسیده اند و این مسأله ادامه دارد دیگر از ثبات و امنیت چه می ماند. و مهمتر این که هنگامی که ۹۰ درصد باشندگان افغانستان را فقر تا حد گرسنگی تهدید می کند به گونه ای که مردم ناچار به فروش یا رها کردن طفل های خردسال خود می شوند دیگر ثبات و امنیت به چه معنی است.

هنگامی که هزاران جوان و نوجوان افغانستان عاجز از یافتن کار و شغل، ناامید از آینده هر روزه مجبور به ترک دیار خود شده و با انواع و اقسام خطرات، جنایت ها و تحقیر ها در مسیر راه روبه رو می شوند دیگر ثبات و امنیت چه مفهومی دارد.

امریکا، پاکستان و طالبان با اتحادشان نشان دادند که منظورشان از ثبات و امنیت برای مردم یعنی سرکوب زنان و حذف آنان از جامعه یعنی سرکوب وحشیانه مردم هزاره تا حد نسل کشی آنها و تحت ستم قرار دادن بقیه اقلیت های ملی و مذهبی و فقر و گرسنگی برای اکثریت قاطع مردم است.

تحولات و دورنمای پلان امپریالیزم امریکا دریک سال حکومت طالبان

همانگونه که بارها در نوشته های قبلی در مورد ۲۰ سال جنگ امریکا و طالبان به تفصیل پرداخته ایم، هدف امپریالیزم امریکا در جنگ با طالبان نه مبارزه با تروریسم و یا رهائی زنان بود و نه هدف جنگ طالبان علیه امریکا مقاومت ملی و بیرون راندن اشغالگران بود. بلکه امریکا به دنبال منافع جهانی خود و سلطه بر منطقه بود و طالبان در تلاش بود تا با کمک پاکستان و قطر خود را به امپریالیزم امریکا تحمیل کند. دلیل اصلی تشکیل و به سرانجام رسیدن کنفرانس دوحه در آن مقطع چرخشی بود که در برنامه ها و پلان های منطقه ای و جهانی امپریالیزم امریکا ایجاد شده و در نتیجه اولویت های سیاسی و نظامی اش تغییر یافته بود. ظهور چین به مثابه ابرقدرت اقتصادی امپریالیستی و ظهور دوباره امپریالیسم روس به مثابه یک قدرت نظامی و بلندپروازی هایش برای گسترش نفوذ خود به خصوص در خاورمیانه تهدیدی جدی برای امپریالیزم امریکا محسوب می شد. جهت گیری برای آرایش نظامی و نمایش نیرو و حاد کردن تضادها با چین و روسیه مدتهاست مورد بحث محافل امپریالیستی غربی و به خصوص امپریالیزم امریکا است. اما با پیروزی دمکرات ها در ریاست جمهوری این جهت گیری به صورت جدی تری دنبال شده و جنبه عملی به خود گرفت. جیک سولیوان مشاور امنیت ملی بایدن در مقاله ای قبل از انتخابات امریکا در نومبر ۲۰۲۰ بر چنین جهت گیری تأکید کرده بود. بنابراین آنچه که هسته اساسی و مرکزی توافق دوحه را تشکیل می دهد اینست که طالبان در عوض به قدرت رسیدن نه تنها در مقابل منافع ستراتیژیک امریکا در منطقه قرار نگیرد بلکه در خدمت و در هم سوئی با آن جهت گیری کند. اگر چه این توافقی نا نوشته است اما عملکرد یک ساله طالبان و امریکا بر آن مهر تأیید می گذارد

این سؤال ممکن است پیش آید که تغییر ستراتیژی امریکا چگونه بر موقعیت افغانستان تأثیر گذار بوده است؟ یکی از اهرم های امپریالیزم امریکا برای حاد کردن تضاد با روسیه و چین استفاده از نیروهای تروریستی بنیادگرای اسلامی است. که از طریق کمک های مستقیم و یا غیر مستقیم به این گروهها (اوزبیک، تاجیک، ایغور) بتوانند در کشورهای همجوار روسیه و همچنین در منطقه ایغورهای چین ایجاد بی ثباتی کنند. افغانستان در ۲۰ سال گذشته هیچ گاه از ثبات برخوردار نبوده است. امپریالیزم امریکا به خصوص در یک دهه گذشته تلاشی برای ایجاد ثبات در افغانستان نکرده چرا که از یک طرف در ابتداء با ناکامی در ایجاد ثبات روبه رو شد و از طرف دیگر بی ثباتی در افغانستان بهتر می توانست در خدمت اهداف امریکا باشد. بی ثباتی و هرج و مرج امکان زیست و فعالیت گروه های تروریستی بنیادگرای اسلامی با نام های متفاوت را بیشتر فراهم می کند و در یک هماهنگی با تولید تریاک و مواد مخدر که اقتصاد دوران بی ثباتی است، قرار خواهد گرفت.

تجربه جنگ علیه اشغال روسیه سوسیال امپریالیستی در دهه ۸۰ میلادی، برای امریکائی ها تجربه شیرینی است. آنها توانستند بدون آن که نیروی نظامی پیاده کنند، تنها با کارزار عظیم تبلیغاتی، کمک های عظیم مالی و تسلیحاتی و تأمین احتیاجات نیروهای جهادی و سوق دادن نیروهای متعصب و بنیادگرای اسلامی از سراسر دنیا که تشنه خون کفار بودند و از طریق کمک کلیدی و پر اهمیت پاکستان، سوسیال امپریالیسم روس را شکست دهند، واقعه ای که آغازی برای فروپاشی بلوک امپریالیستی شرق شد. به نظر می رسد که امریکا در نظر دارد که جنبه های مهمی از این تجربه را در دهه سوم قرن حاضر علیه روسیه و چین به کار گیرد و نفوذ و گسترش آنها را متوقف کند و به عقب براند. با اصرار امریکا بر تحویل قدرت به طالبان این جهت گیری آغاز شد. با یک سال از قدرت گیری طالبان می توان این جهت گیری را در عرصه جهانی و در پلان های امپریالیزم امریکا و همچنین واکنش ها و عکس العمل های روسیه و چین مشاهده کرد. واکنش سریع نیروهای روسیه در برابر اعتراضات مردمی در شب سال نو مسیحی قزاقستان، در حقیقت واکنش روسیه در مقابله با تحولات افغانستان بود. روسیه که از اهداف امریکا در مورد تحولات افغانستان آگاه بود با استفاده از این شرایط تلاش کرد که موقعیت خود را در قزاقستان تحکیم کند. در حقیقت "روسیه مدت هاست که نگران قدرت گیری نیروهای بنیادگرای اسلامی در کشورهای آسیای میانه است و چین نیز نگران قدرت گیری بنیادگرائی در میان ایغورهاست. به قدرت رساندن طالبان بی رابطه با چنین نگرانی نیست. چرا که به بی ثباتی گسترده تر در منطقه دامن خواهد زد، بی ثباتی که ممکن است از طریق نیروهای ارتجاعی بنیادگرا با اتکاء به طالبان از آسیای جنوبی تا چین و جمهوری های مسلمان نشین روسیه را در برگیرد. بسیاری از گروه های بنیادگرای اسلامی تعلیم دیده در عربستان، سوریه، افغانستان و پاکستان در قزاقستان و برخی دیگر از کشورهای همجوار روسیه فعال بوده اند. رشد یابی این گروه ها و بی تفاوتی نظربایف به این مسأله باعث خشم روسها شده بود. هم چنین تعداد نسبتاً زیادی از جهادی ها و داعشی هائی که در عراق و سوریه جنگیده و تجربه جنگی را داشته نیز از طرق مختلف به کشورهای آسیای میانه از جمله قزاقستان سرازیر شده اند. در حال حاضر افغانستان به پناهگاه و پشت جبهه گرم و نرمی برای این گروه ها مبدل شده است. در حقیقت عملکرد کودتا گرانه روسیه و متحدینش در قزاقستان و تحکیم جناح وابسته به خود در قزاقستان را می توان واکنش روسیه به تحولات در افغانستان و حرکت پیشگیرانه و پاکسازی نیروهای بنیادگرا و وابسته به غرب دانست. (رجوع شود به مقاله اهمیت منطقه ئی قزاقستان و ارتباط آن با تحولات افغانستان www.jaka2020.com) در حقیقت امریکا در پاسخ به این عمل روسیه در قزاقستان تلاش کرد که با ادغام اوکراین در ناتو به تحریک روسیه بپردازد. تا این که بالاخره روسیه در دفاع از منافع امپریالیستی خود دست به اشغال اوکراین زد. امریکا در ادامه ستراتیژی جهانی خود در تلاش است تا با استفاده از تایوان چین را به یک جنگ بکشاند.

مبدل شدن افغانستان به پناهگاه تروریست‌های بنیادگرای اسلامی بیش از پیش روشن شده است. البته این گروه‌ها از قبل هم در افغانستان و در صفوف طالبان، القاعده یا داعش با دولت مرکزی می‌جنگیدند و بسیاری از عملیات انتحاری و حمله به مردم ملکی از جانب این گروه‌ها اما تحت رهبری طالبان و یا داعش صورت می‌گرفت. اردوی امریکا در افغانستان و همچنین سیاستمداران امریکا از این مسأله بخوبی آگاه بودند. اشاره توافقتنامه دوحه مبنی بر عدم همکاری طالبان با گروه‌های تروریستی یک بند مضحک و مسخره‌ای بیش نبود. همچنین بنا بر گزارش مل متحد "در حدود ۱۰ هزار جنگجوی خارجی در افغانستان حضور دارد" اما این گروه‌ها بعد از به قدرت رسیدن طالبان، قرار است که برای عملیات در کشورهای خود تمرکز کنند. داعش نیز بعد از قدرت گرفتن طالبان به مراتب قوی‌تر شده زیرا هزاران زندانی آنها آزاد شدند. اختلافات میان طالبان باعث شده بسیاری از آنها به خصوص در ولایات شمالی به داعش بپیوندند. بسیاری از گروه‌های بنیادگرای آسیای میانه نیز با داعش بیعت کرده‌اند.

در حقیقت نیروی اصلی داعش در افغانستان را همان نیروهای منشعب از طالبان و یا نیروهای بنیادگرای متحد طالبان تشکیل می‌دهند. مثلاً "جنبش اسلامی اوزبیکستان" که رهبر آن عثمان غازی بود در سال ۲۰۱۵ از طالبان انشعب کرد و به داعش پیوست که بعداً توسط طالبان در زابل کشته شد. همچنین قاری حکمت الله رهبر شبکه‌ای به همان نام نیز از قومندانان اوزبیک تبار بود که سالها در صفوف طالبان می‌جنگید و بعد به داعش پیوست. گفته می‌شود که او نقش تعیین‌کننده‌ای در جذب نیروهای بنیادگرای اسلامی از کشورهای آسیای میانه و پاکستان به داعش داشته است.

این جابه‌انی اگر چه ممکن است ضربه‌ای به طالبان باشد اما به نظر می‌رسد طالبان از این مسأله خیلی هم ناخشنود نیست. چرا که استفاده لازم را از این قومندانان برای نفوذ در ولایات شمالی و همچنین کسب قدرت کرده است. طالبان اینک نمی‌خواهد به آنها در موقعیت‌های کلیدی جایی بدهد.

البته خشنودی و یا سکوت رضایتمند طالبان در مورد داعش تا زمانی عمل می‌کند که به مناطق شمال محدود گردد. طالبان در مناطق جنوبی و جنوب شرق که عمدتاً پشتون‌نشین هستند حاضر به هیچ‌گونه سازشی با داعش نیست و عملیات داعش در این مناطق را تحمل نخواهد کرد. به همین دلیل هم بود که سردار ولی ثاقب، رئیس علمای سلفی در کابل را ترور کرد. او در منطقه جلال آباد یک مدرسه دینی داشت که گفته می‌شود دانش‌آموزان این مدرسه دینی اکثراً به داعش پیوستند.

داعش در حدود ۶۰ عملیات مهم در یک سال پسین در افغانستان انجام داده است که به غیر از چند مورد محدود عمده عملیات‌های آن علیه مردمان ملکی و به طور مشخص مردمان هزاره و اهل تشیع صورت گرفته است.

داعش می‌تواند از چند جهت کمکی مهم به طالبان و همچنین به پلان امریکا در منطقه باشد. یکم نسل‌کشی هزاره‌ها و سرکوب و تحت فشار قرار دادن آن‌ها می‌تواند از طریق داعش و با ایجاد یک جنگ مذهبی انجام شود. این مسأله در خدمت برنامه‌های طالبان خواهد بود بدون آنکه مسؤلیتی به عهده طالبان قرار گیرد. دوم این که داعش در گسترش بنیادگرایی در افغانستان و منطقه و در نتیجه زمینه‌های زن‌ستیزی و اعمال سختگیرانه و به زور شریعت اسلامی طالبان را یاری رساند.

سوم این که با پیوستن قومندانان غیر پشتون افغانستان و گروه‌های تروریستی بنیادگرا از کشورهای آسیای میانه به داعش باعث می‌شود که این گروه‌ها بتوانند به فعالیت خود در کشورهای آسیای مرکزی و یا در مناطق ایغور‌ها ادامه دهند و پلان‌های روی دست ادامه یابند در حالی که طالبان هنگام ملاقات با مقامات کشورهای آسیای میانه یا چین و روسیه از خود سلب مسؤلیت کنند.

اما علاوه بر این که طالبان بر مبنای پلان جدید امریکا به قدرت رسید، پاکستان نیز پلان های خود را در ارتباط با افغانستان دارا می باشد. تحلیل مفصل تر در مورد نقش مشخص پاکستان را به فرصت دیگری موکول می کنیم اما پاکستان نیز در تلاش است تا از طریق افغانستان، رقابت های خود با هندوستان را به پیش برد. به همین علت حضور و وجود نیروهای تروریستی و به خصوص نیروهای تروریستی دست پرورده پاکستان مانند لشکر طیبه، جیش محمد، سپاه صحابه و لشکر جنگوی و انتقال آنها به افغانستان و سرباز گیری برای آنچه " جهاد" در کشمیر می نامند از اهمیت برخوردار است.

تأسیس مدرسه هزار نفری در پنجشیر در پهلوی مدارس محلی برای تربیت امامان مساجد، نیز نشان از آن دارد که پاکستان و طالبان در صدد هستند تا مدارس تربیت اسلامیانی بنیادگرا را به تدریج به افغانستان و ولایات شمالی آن انتقال دهند. همانگونه که تولید تریاک و مواد مخدر به مثابه پایه اقتصادی در دوره بی ثباتی را به تدریج به افغانستان انتقال دادند.

امریکا که ادعای مبارزه با تروریسم در افغانستان را داشت و یکی از شروط توافق دوحه را قطع ارتباط با گروه های تروریستی عنوان کرد و بایدن در مقطع خروج نیروهایش از افغانستان اعلام کرد که تروریسم را شکست داده اند، براحتی چشم خود را بر گسترش بی پیشینه گروه های تروریستی در افغانستان می بندد و به روی خود نمی آورد. چرا که این بخشی از پلان امریکا در رابطه با منطقه است. ترور ایمن الظواهری رهبر القاعده در اوایل این ماه فقط رد گم کردن بود تا در یک تلاش بیهوده، پلانی که دیگر برای مردم افشاء شده است را ببوشاند. اگر چه نقش دیگر این ترور می تواند قصد امپریالیزم امریکا برای تغییر توازن قواء در میان نیروهای تروریستی مستقر در افغانستان باشد. اما هر چه بود کدام مبارزه ای با تروریسم نبود.

بدون شک این ماجراجویی ها از امریکا و طالبان می تواند برآمده باشد چرا که سیاست های آنها همواره با ماجراجویی همراه بوده است. اما این سیاست های ماجراجویانه همراه با تضاد هستند و لزوماً به نتیجه نخواهند رسید. اگرچه در این میان فشارها و ستم های بسیاری بر مردمان روا خواهد رفت.

طالبان مجبور است که با بی ثباتی و جنگ هائی از زاویای مختلف در دوره حکومتش سرکند جنگ ها و بی ثباتی که به احتمال بسیار کنترلش به طور روزافزونی از دست طالبان بیرون خواهد رفت.

بنابراین یک سال حکومت طالبان نه تنها خط بطلانی بر افسانه تغییر طالبان نهاد بلکه خط بطلانی بود بر افسانه ثبات و امنیتی که قرار بود طالبان بر افغانستان حاکم کند. ثبات و امنیتی که به هیچ وجه در افق حکومت طالبان دیده نخواهد شد. آنچه که در این شرایط و تشنج میان قدرتهای جهانی تحقق می یابد گسترش بازهم تروریسم جهادی در افغانستان و آسیای میانه و در این میان افغانستان صحنه جنگ های ارتجاع منطقه خواهد شد. و این نه علی رغم خواست بلکه بخشی از پلان امریکا و همچنین پاکستان بوده است.

هدف از بحث نسبتاً طولانی در این مورد این است که نشان داده شود چگونه تحولات یک سال گذشته رابطه میان تحولات در افغانستان و ستراتیژی امریکا در منطقه را نمایان تر کرده است. اگر چه احتمال این که ستراتیژی امریکا در رابطه با افغانستان به موانع مهمی برخورد کند کم نیست به خصوص این که رقبای آن ها نیز تلاش خود را خواهند کرد که در مقابل آن بایستند و یا آن را خنثی کنند. اما آنچه اهمیت دارد برآمدهای توده ئی است که در مقابل این ستراتیژی قد علم کند. مبارزات توده های مردم در افغانستان، در منطقه، یا حتی در هر یک از کشورهای امپریالیستی قادر است کل رشته هائی را که امپریالیست های غربی بافته اند پنبه کند. از این منظر است که مبارزات زنان و مردم افغانستان در کل و به هر شکل علیه طالبان از اهمیت بسیار برخوردار است.

بخش دوم :

یک سال حکومت طالبان و دشواری های مهم در مقابل آن:

طالبان در یک سال اخیر دشواری هائی روبه رو شده است که شاید انتظار آن را نداشت. احتمال این که دشواری ها به نقاط ضعف طالبان مبدل شوند و به مبارزات توده ئی زمینه دهند بسیار است. آنچه که بیش از همه می تواند پلان امپریالیزم امریکا در کل را به هم بریزد و حکومت طالبان را تضعیف و زمینه سرنگونی آن را فراهم کند مبارزات توده های مردم به خصوص در افغانستان است. به همین دلیل در اینجا به موانع و دشواری هائی که در یک سال پسین حکومت طالبان با آن روبه رو شده است می پردازیم.

۱- مقاومت و مبارزه شجاعانه زنان

اسلامیت حکومت طالبان مانند هر حکومت اسلامی دیگر با ستم بر زنان رقم خورده است و هر حکومت اسلامی برای این که خود را اسلامی تر نشان دهد فشار و محدودیت هایش بر زنان را بیشتر تشدید می کند در نتیجه مهمترین و کلیدی ترین وزارتخانه طالبان برای اداره کشور وزارت "امر به معروف و نهی از منکر" است که معنی عملی آن وزارت زن ستیزی و سرکوب زنان است. در یک سال گذشته از زمانی که طالبان به قدرت رسیده فعالترین وزارت خانه طالبان نیز بوده است. احکام، و فرمان های این وزارتخانه انعکاس بسیاری داشته است زیرا سرنوشت نصف مردمان کشور را در بر می گیرد و هر خانواده به نوعی با آن مشغول است. زنان و به خصوص زنان جوان بشدت از آن ناراضی و شدیداً خشم گین می باشند. ناراضی اند زیرا که از تحصیل مانده اند. از کار و اشتغال مانده اند. به تنهایی به جایی رفته نمی توانند مگر همراه یک محرم باشند در آنصورت باید خود را در یک حجاب و یا چادری که زندانی متحرک است بپوشانند. آنها طبق قوانین طالبان مجبور به ماندن در خانه شده اند و به آنها توصیه و یا اجبار می شود که به نکاح افراد طالبان در آیند. آنها از هر گونه حقوق اولیه محروم شده اند. تلاش طالبان این است که زنان را از زندگی اجتماعی بکلی حذف کند و حتی عکس ها و تصاویر زنان دیده نشود. این محدودیت های طالبانی به اندازه کافی در سطح کشور و جهان انعکاس یافته است. اما اگر چه در مورد اعتراضات زنان گزارش هائی در رسانه ها انتشار یافته است اما تلاش واقعی صورت نگرفته که ابعاد واقعی قدرت مبارزه زنان نشان داده شود و طالبان هم علی رغم ترس و وحشتی که از مبارزات زنان به خود راه داده اند اما نیروی کوبنده آن را به معنای واقعی هنوز درک کرده نتوانسته. طالب تصور می کند که اوضاع همانند سالهای ۹۰ میلادی است که با کمک ارتش پاکستان و عقب راندن نیروهای جهادی قدرت را در افغانستان به دست گرفت و سپس با سرکوب وحشیانه حکومت خود را تثبیت کرد. آنچه که طالبان نمی تواند دریابد که اوضاع تغییر یافته است و نه ابزار مذهب دیگر کارکرد گذشته را دارد و نه زنان امروز جامعه دیگر آن زنان هستند. طالب در دور قبل در شرایطی به قدرت رسید که مردم هم از خانه جنگی های جهادی ها به تنگ آمده بودند و هم هیچ گونه امنیتی نداشتند، زنان توسط گروه های متخاصم مورد تجاوز قرار می گرفتند، اختطاف می شدند و یا به غنیمت گرفته می شدند. جان و مال مردم در امان نبود. بخشی از مردم از آمدن طالبان هر چند که از عمق آن بی خبر بودند، ناراضی نبودند. از طرف دیگر فضای اسلامگرایی که توسط جهادی های وابسته به حکومت پاکستان و عربستان سعودی و یا جمهوری اسلامی ایران به وجود آمده بود هنوز کارکرد داشت. بسیاری از جوانان در آن دوره تحت تأثیر گروه های جهادی به خصوص گروه های جهادی ولایت خود بودند و فضای مذهبی و دینی همچنان داغ بود. شکست بلوک شرق و ادعای شکست آن توسط اسلام از طرف گروههای جهادی و دینی اشعاعه می یافت. علاوه بر آن در منطقه اسلام گرایی و اسلام سیاسی هنوز به دوره افول خود نرسیده بود.

امروز آن شرایط وجود ندارد. مردم می توانند نتایج سلطه گروه های جهادی و دوره اول طالب را ببینند. امروز به صورت روز افزونی به خصوص نسل جوان و روشنفکر از مقاصد امریکا و غرب آگاه شده اند که چگونه گروه های جهادی را بر سر مردم افکندند. نتایج و حاصل کار جهادی ها برای مردم و به خصوص زن ها روشنتر شده است که از طریق دین و سوء استفاده از آن مردم را فریب دادند. مردم از آندوره های تاریخی هر چند به صورت جزئی و قسمی و ناقص جمع بندی دارند و حاضر نیستند به آسانی به آن محرومیت ها و حذف شدن از جامعه تن دهند. رشد فکری زنان افغانستان در فرآیند چهل سال سلطه بنیادگرایی و درد و رنج حاصل از آن بالا رفته است. زنان افغانستان نتایج حکومت اسلامی را در ایران و نارضایتی مفرط مردم از این حکومت اسلامی را نیز دیده و می بینند. به خصوص بسیاری از مردم ما به عنوان مهاجر نیز در ایران کار و زندگی کرده اند. دیده اند که برخورد یک حکومت اسلامی با مهاجران افغانستان تا چه اندازه فاشیستی است. به خصوص دخترانی که در ایران زندگی و تحصیل کرده اند هم با فشارها و سرکوبگری های جمهوری اسلامی ایران علیه زنان آشنا بوده اند و هم دوش به دوش دختران و زنان جوان ایران نیز این فشارها و سرکوب ها را تجربه کرده و با آن مبارزه کرده اند. تجربه مبارزات زنان در ایران نیز دستمایه مهمی برای زنان جوان افغانستان می باشد.

زنان افغانستان امروز از اهمیت آموختن دانش و تحصیل و از شرکت در مسایل اجتماعی آگاهی بسیار بیشتری نسبت به دور قبل دارند و زیر بار چنین تفکر فاشیستی نخواهند رفت. ممکن است طالبان با ایجاد رعب و وحشت و با گلوله و اختطاف، تجاوز و شکنجه و قتل های پنهانی بتواند از مخالفت های آشکار بکاهد اما این به هیچ وجه به معنای خاموش کردن زنان افغانستان برای دوره ای طولانی نخواهد بود. همانگونه که حوادث یک سال اخیر نشان داد که مبارزه زنان علیه طالبان مبارزه همان تعداد انگشت شمار روز اول نبود، واقعیت جامعه افغانستان این است که مبارزه و مخالفت زنان افغانستان با طالبان محدود به آنانی که شجاعانه به خیابان می آیند و مبارزه می کنند، نمی شود. آنان اگر تصور می کنند که با زندان، تجاوز، شکنجه و یا اختطاف و تیرباران می توانند این مخالفت عمیق زنان و محرومیت زنان از شرکت در مسایل اجتماعی جامعه را تثبیت و یا تحکیم کنند سخت در اشتباهند. زنان افغانستان با مبارزه خود در مقابل یک نیروی شرور مرتجع کیفیت نوینی از مبارزات زنان را آفریدند و به جنبش زنان جان بخشیدند. بدون شک آفرینش این جنبش بسیار پر هزینه بوده است اما این ها تنها در راه آبدیده کردن جنبش زنان بوده و آن را در مقابل وحشیگری ها و اعمال فاشیستی طالبان مستحکم تر کرده است. طالب باید بداند که میلیون ها دختری که تشنه فرا گرفتن علم و دانش اند و از تحصیل محروم شده اند در مقابل این جنایات آرام نخواهند گرفت، آنانی که از کار و وظیفه خود محروم شده اند و امید و آرزوهای شان برای سهم گرفتن در مسایل اجتماعی توسط طالبان گرفته شده است مجبور خواهند بود که با مبارزه علیه طالبان و تلاش برای سرنگونی آن سهم خود را در اجتماع ایفاء نمایند.

طالبان باید بداند که زنان افغانستان اجازه نخواهند داد که همانند دور قبل حکومتش را بسادگی تثبیت کند. طالبان با دشواری مهم مبارزه زنان روبه رو خواهد بود. مشکلی که پیروزی در مقابل آن برایش ممکن نیست و با اعمال محدودیت بیشتر و فشار بیشتر خشم مبارزاتی آنان بیشتر و بیشتر خواهد شد. طالبان باید بداند که در مقابل خشم زنان سوختانده خواهد شد.

۲- ستم علیه اقلیت های ملی و کشتار مردم هزاره

از زمان به قدرت رسیدن طالبان شونیسیم پشتون قدرت بیشتری گرفته است. در این میان اگرچه ملیت های تاجیک و اوزبیک و... مورد تبعیض و ستم شونیستی طالبان قرار می گیرند اما ملیت هزاره تحت بیشترین و بدترین ستم ها تا حد

نسل کشی قرار گرفته اند. جان و مال هزاره ها از کوچکترین امنیتی برخوردار نیست. آنان و فرزندانشان در مدارس، پوهنتون، شفاخانه، مسجد و مراسم مذهبی، عید و جشن در سرک، کوچه و بازار کشتار می شوند. اگرچه در بیشتر موارد داعش مسؤولیت این حملات را به عهده گرفته است اما این مسأله از مسؤولیت طالبان کم نمی کند، به خصوص این که سکوت و رضایت کامل طالبان از این حملات آشکار شده است. طالبان با غصب زمین های شان و محروم کردن آنها از کشت و زراعت در بسیاری از مناطق هزاره نشین سلسله حملات علیه هزاره جات را تکمیل می کنند.

سرکوب و اعمال اختناق شدید و کوچ اجباری علیه مردمان ملکی پنجشیر، اندراب و بلخاب و تیرباران جوانان و اسیران جنگی این ملیت ها، نیز بخشی از عملکرد تبعیض گرانه ای است که طالبان علیه ملیت های غیر پشتون اعمال می کند. تبعیض طالبان علیه ملیت های غیر پشتون حتی دامن قومندانان غیر پشتون طالبان را در بر گرفته است که به معضلی برای طالبان مبدل شده است. این ستم ها و تبعیضات علیه این ملیت ها بدون شک آتش خشم را در دل این ملیت و جوانان آن برافکنده است که به طور قطع تسکین پذیر نخواهد بود و همچون آتشی در جان طالبان خواهد افتاد.

۳- فقر و گرسنگی مفرط توده های مردم:

مشکل دیگری که طالبان با آن روبرو است فقر و گرسنگی مفرط مردم است که به مرحله بحرانی رسیده است. ممکن است تصور شود که این یک بحران موقتی است و این دوره بالاخره به سر خواهد رسید و طالبان ممکن است قادر باشد آنرا مدیریت کند و یا ممکن است سال های آینده خشکسالی به این شدت نباشد و یا این که دارائی های مالی آنان توسط امریکا و غرب آزاد شود. اما طالبان تنها بخشی از عامل فقر و گرسنگی است. گرسنگی، بیکاری، فقر و اعتیاد در نتیجه یک اقتصاد وابسته و معتاد به (تولید) مواد مخدر و کمک های خارجی است. این تحول تحفه امپریالیست های غربی در چهار دهه گذشته است. طالبان هم بخش و جزئی از همان تحول، اما عقب مانده ترین و واپسگرترین همه آنها است. در نتیجه در این وضعیت تغییری حاصل کرده نمی تواند. تنها می تواند چشم به کمک های امپریالیزم داشته باشد تا بخشی از دارائی ها را آزاد کند. اما امریکا فعلا قصدی ندارد که دارائی های افغانستان را آزاد کند. نه به این دلیل که از سرکوبگری های و سیاست های طالبان ناراضی است و یا به آن انتقادی دارد. بلکه این مسأله تنها یک بهانه است. امریکا با سیاست های سرکوبگرانه طالبان کاری ندارد و نگران آن نیست به همین دلیل هم در مقابل همه قساوت هایش یا سکوت می کند و یا یک اظهار نظرسطیحی برای حفظ ظاهر انجام می دهد. با توجه به پلان امریکا برای افغانستان این دارائی ها یکی از اهرم ها در دست امریکا است تا طالبان در مسیرهای اصلی تعیین شده در توافق نامه که عمدتا در مسیر استراتژی و منافع امریکاست، خطا نکنند. به همین علت هم این دارائی ها را فعلا به صورت قطره چکانی آزاد می کند. البته این تنها اهرم نیست. بلکه موضوع کمک های "بشر دوستانه"، کمک های اقتصادی و نظامی و یا حتی تهدید نظامی همانند ترور ایمن الظواهری می تواند از جمله این اهرم ها باشد.

در پهلوی آن، سیاست ادامه فقر و گرسنگی تا این حد بخشی از بسته ایجاد بی ثباتی در افغانستان است. جلوگیری از تحصیل و فراگیری علم و دانش، عقب ماندگی فکری و اقتصاد مبتنی بر مواد مخدر به شمول گرسنگی و فقر و اعتیاد، همگی بخشی از ضروریات ایجاد بی ثباتی در افغانستان است. قطره هائی که از دارائی ها افغانستان توسط امریکا آزاد می شوند در حیطه ها و مکان ها و مناطق مورد نظر طالبان مصرف می شود و به فقیرها، زحمتکشان جامعه چیزی نمی رسد بلکه چندین شرابیطی فقیرترین افراد تحت نام خمس و ذکات و عشرو یا مالیات مورد اخاذی طالبان و افراد آن در ولایت مختلف قرار می گیرند. بنابراین باید در نظر داشت که فقر و گرسنگی و بیکاری گریبان مردم ما را در سال های آینده نیز خواهد گرفت. سیاست های طالبان نه تنها این معضل را حل کرده نمی تواند بلکه سیاست

هایشزمینه ساز فقر و گرسنگی بیشتر است. چرا که سیاست هایش در چنین جهتی پلان شده است. این مسأله در خود باقی نخواهد ماند. بلکه زمینه شورش فقیرها و بی چیزان را نیز در پهلوی خود خواهد داشت. اما برای این که پتانسیل و خشم مردم به مبارزه انقلابی علیه طالبان و باداران خارجی اشان بیانجامد یک رهبری کمونیستی ضرورت دارد. در غیر اینصورت این پتانسیل ممکن است توسط نیروهائی مرتجع مانند داعش و یا گروه های تروریستی بنیادگرای دیگر و جهادی ها به هرز رود. اما فقر و گرسنگی مشکلی مهم در مقابل طالبان است که قادر به برطرف ساختنش نیست.

۴- اختلافات درونی :

طالبان اینبار همانند دور قبل که به قدرت رسید، متحد و یکپارچه نیست. اختلافات آن ها از همان روز اول قدرت گیری بر سر کنترل کابل افشاء شد. اختلافاتی که ریشه در باداری و یا اعتماد بیشتر به طرف و یا از طرف پاکستان، قطر و یا عربستان سعودی دارد. همچنین موضوع قومیت و قبیله ای دورانی و یا غلجائی نیز در آن دخالت دارد. وابستگی و رابطه تنگاتنگ شبکه حقانی به پاکستان و همچنین مناسبات بهتر ملا برادر غنی با قطر و همچنین احتمال وجود بخش دیگری تحت رهبری ملا یعقوب پسر ملا عمر، باعث یک جنگ قدرت در راس رهبری طالبان گردیده است. اگر چه این اختلافات خطر کشاندن توده های مردم به طرفداری از جناح "کمتر شرور" را در خود دارد اما به هر حال معضلی در درون رهبری طالبان است که یک مشکل مهم محسوب می شود. اما اختلافات تنها به سطح رهبری اصلی طالبان محدود نمی شود، بلکه جنگ و برکناری قوماندانان غیر پشتون طالبان و تصفیه چند صد و یا بیشتر از قوماندانان سطح پائین تر غیر پشتون که به آنها اشاره شد از مشکل های مهم در مقابل طالبان خواهد بود. طالبان به دلیل شونیزم غلیظ پشتون حتی قوماندانان اوزبیک، تاجیک و هزاره تبار خود در ولایات شمالی را مورد تبعیض قرار داد و از توزیع قدرت و منابع یا محروم کرد و یا به آنها موقعیت پائین تر از انتظارشان را داد. این مسأله باعث رنجش بسیاری از آنان شده است. تنها قوماندان هزاره طالبان، مولوی مهدی در والسوالی خانداد در ولایت سرپل همچنان در جنگ با طالبان است. صلاح لدین ایوبی و مخدوم عالم در فاریاب در قهر نشسته اند. بسیاری دیگر از قوماندانان تاجیک تبار و اوزبیک تبار طالبان در انتظار پیوستن به داعش می باشند.

از طرف دیگر داعش که یک رقیب مهم طالبان در افغانستان و منطقه به حساب می آید قدرت بیشتری می گیرد. همانگونه که در این نوشته به آن اشاره شد طالبان تا حد زیادی دست داعش را باز گزاردده است تا به کمک آن برخی از پلان های طالبان و یا پلان های مشترک طالبان و امریکا به پیش برده شود. اما این تضاد جهت دیگری نیز دارد که به ضعف طالبان نیز منجر می شود. این مسأله ممکن است در آینده ای نه چندان دور به درگیری های خونین میان این دو نیروی مرتجع و بنیادگرا که وجود نکبت بارشان باعث عذاب مردم افغانستان شده است، بیانجامد.

۵- مقاومت و مخالفت ها از سوی نیروهای مسلح و یا غیر مسلح جهادی :

مشکل دیگری که طالبان با آن درگیر است مقاومت و مخالفتی است که از سوی نیروهای جهادی با آن روبرو است. این نیروها اگر چه ممکن است خود را معتدل تر از طالبان و داعش نشان دهند اما مردم افغانستان تجربه سلطه آنان در دوران جنگ علیه اشغال روسیه و همچنین تجربه حکومت آنها پس از انقراض حکومت نجیب الله را دارند. آنها همچنین در دوران اشغال افغانستان توسط امریکا، از شرکای اصلی امریکا و غرب بودند و با تغییر لباس های خود یا با ساز امپریالیست ها می رقصیدند و یا در مناطق خود در حال اجرای همان قوانین نوع طالبانی بودند و در نهایت هم به دزدی و غصب زمین های مردم و منابع کشور و دزدی و ثروت اندوزی پرداختند.

اینک بخشی تحت نام «جبهه مقاومت ملی» در پنجشیر و اندراب به مقابله مسلحانه با طالبان می پردازند. این جبهه تحت رهبری احمد مسعود پسر احمد شاه مسعود و امرالله صالح معاون اول اشرف غنی قرار دارد. تعدادی از جهادی های سابق که با دولت کرزای و اشرف غنی همکاری کرده بودند و همچنین برخی از نظامیان دولت قبلی به این جبهه پیوسته اند.

جریان دیگری تحت نام «شورای عالی مقاومت» که مرکزشان در ترکیه است. از جانب برخی جهادی های سابق مانند عبدالرشید دوستم و محمد عطا که قبلا والی بلخ بود تشکیل یافته است و دسته های مسلحی را در افغانستان با خود همراه دارند.

نیروهای دیگری مانند جبهه آزادگان نیز تشکیل شده اند که عملیاتی در افغانستان و بخصوص در ساحه " مجلس علما" که از طرف طالبان برگزار گردید، انجام دادند. این جبهه عمدتا توسط نیروهای جهادی سابق و دارای ماهیتی شبیه دو نیروی دیگر می باشد. همچنین می توان از نیروهای دیگری نام برد که اکثر در همین مسیر خطی قرار دارند. مقاومت و یا مخالفت این نیروها با طالبان جنس مردمی ندارد. آن ها همان طبقاتی را نمایندگی می کنند که طالبان نمایندگی می کند اگر چه پایگاه آنها عمدتا مرتجعین شمال افغانستان می باشند. این نیروها بشمول احمد مسعود هدفشان از مخالفت با طالبان رهائی مردم و بطور مشخص زنان نیست. آنها در چارچوب نظام موجود هیچ تغییری بوجود آورده نمی توانند. فشارها علیه زنان توسط همین نیروهای جهادی در افغانستان آغاز شد. آنان حتی در دوران جنگ علیه اشغال روسیه ، به اسید پاشی به روی دختران مشغول شدند و محدودیت ها علیه زنان را آغاز کردند. نیروهای دمکرات و کمونیست را حتی در جبهه های جنگ علیه روسیه به دام انداخته می کشتند. احمد شاه مسعود دستش به خون صدها کمونیست آلوده است. این نیروها در دوران حکومت شان به جنگ علیه هم پرداختند و خانه جنگی را آغاز کردند. کابل را به یک ویرانه مبدل کردند و مردم آنرا در جنگ های شان سرکوب کردند. زنان را مورد تجاوز قرار داده و یا به غنیمت می گرفتند. این نیروها حتی به این ستم هائی که علیه مردم روا داشتند کوچکترین انتقاد و اشاره ای نکرده اند. این بدین معنی است که باز هم همان کار را اگر لازم ببینند به پیش خواهند برد.

بنابراین مخالفت این نیروها نه برای رهائی مردم بلکه برای تحمیل خود به امپریالیست های امریکائی و غربی است. آنها حتی تا آن حد پیش رفته اند که برای شریک شدن در قدرت با طالبان پیش قدم شده اند.

احمد مسعود در مصاحبه اخیرش با بی بی سی بزرگترین آرزویش را صلح با طالبان اعلام کرد. کسی که صلح با طالبان بزرگترین آرزوی سیاسی اش باشد آنگاه چه کاری برای رهائی مردم انجام داده می تواند.

امرالله صالح نیز اخیرا اعلام کرد که اگر طالبان رفرندام را بپذیرد حاضر است مشروعیت آنرا قبول کند.

شورای عالی مقاومت نیز می خواهد به امریکا بقبولاند که طالبان " حقوق بشر را پایمال می کند". در نتیجه حمایت خود را از آن بردارد. درحالیکه امریکا خود خیلی بهتر این را می فهمد. اما مشکلی با آن ندارد.

این نیروها همگی در نهایت خواستار تحمیل خود به امپریالیزم امریکا و یا شریک شدن در قدرت با طالبان استند. یعنی همان نوع مخالفتی که طالبان قبل از قدرت داشت تا بتواند خود را به امپریالیزم امریکا تحمیل کند. اگر چه طالبان به خاطر انحصار طلبی مفرط حاضر نیست که قدرت را با این نیروها شریک کنند. این مسأله مشکل دیگری در مقابل طالبان است چرا که آلترناتیو ارتجاعی است که اگر چه نه در شرایط کنونی بلکه در شرایط دیگری ممکن است مورد حمایت امپریالیستها قرار گیرند.

می توان جمع بندی کرد که طالبان حداقل با مشکل هائی که برشمرديم روبرو است. این مشکل ها بیانی از ضعف های طالبان استند و نشان دهنده این واقعیت است که طالب از استحکام دور قبل که قدرت را گرفت برخوردار نیست. این

ضعف های طالبان و تضادهای ذاتی در پلان های امپریالیزم امریکا، برای مبارزات مردمی دارای اهمیت است و باید به نقطه قوتی برای مبارزات قرار گیرند.

وجود این مشکل ها و ضعف ها در مقابل طالب به این معنی نیست که به خودی خود باعث سرنگونی و کنار زدن طالب می شود. اما برای نیروی انقلابی از اهمیت برخوردار است چرا که ضعف ها و شکنندگی های طالبان را برملا می سازد. این ضعف ها و اختلافات شرایط را برای افراد طالبان مهیا می سازد و به طور روز افزونی پایه های خود را از دست می دهد. همانگونه که روشن است نیروهای مرتجع بنیادگرا، مرتجعین منطوقوی و حامیان امپریالیستی اشان و به همان ترتیب جهادی ها و جهادی های تغییر لباس داده در کمین نشسته اند که از این ضعف ها برای تحمیل خود استفاده کنند. اما نیروهای کمونیست و انقلابی موظفند که از ضعف های حکومت طالبان برای رهائی افغانستان از شر امپریالیزم و بنیادگرایی بهره برند. نه برای اینکه خود را به امپریالیزم امریکا تحمیل کنند و یا زمینه سلطه امپریالیزم دیگری مانند روسیه، چین یا فرانسه را بر افغانستان فراهم کنند بلکه در خدمت به منافع مردم، در خدمت به استقلال و رهائی مردم بخصوص زنان که تحت شدیدترین فشارها و ستم ها در چند دهه گذشته بوده اند، علیه نسل کشی و تبعیض های ملی و مذهبی و آزادی های اجتماعی مبارزه کنند. چنین هدفی تنها در شرایط استقرار دولت پرولتاری تحت رهبری یک حزب کمونیست انقلابی ممکن می گردد. دولتی که برای هدف نهائی کمونیسم یعنی جامعه ای که در آن اثری از ستم و استثمار نباشد، مبارزه می کند.

در میان این مشکل ها در مقابل طالبان جنبش نوین زنان و مقاومت و مبارزه علیه تبعیض و ستم ملی و مبارزه علیه فقر و گرسنگی و زمینه های آن از پایه مردمی برخوردار است و نیروهای مرتجعی که در کمین نشسته اند نمی توانند به آسانی از این ضعف های طالبان به نفع خود بهره برند چرا که خط سیاسی اشان در ذاتش زن ستیزانه است. آنها خود از نظر ملی ستمگرند و در مبارزه علیه فقر و گرسنگی ناتوان چرا که سیاست اقتصادی آنان در چوکات وابستگی به امپریالیسم، تولید مواد مخدر و کمک های خارجی باقی خواهد ماند. مبارزه این ها از همان نوع مبارزه طالبان علیه امریکا و حکومت قبلی است که هدفشان تحمیل خود به امریکا و یا متوسل شدن به یک قدرت امپریالیستی دیگر است. در شرایط کنونی ما موظفیم که به حمایت از مبارزات زنان و ملیت های تحت ستم پردازیم و تلاش کنیم که در تشکل یابی و ارتقاء این مبارزات سهم بگیریم همچنین در سازماندهی مبارزه علیه فقر، گرسنگی و بیکاری بکوشیم و نشان دهیم که طالبان و امثالهم قادر به حل این معضلات نیستند و بر بستر چنین فعالیت هائی، زمینه را برای پیشرفت های انقلابی فراهم کنیم.

جمعی از کمونیست های انقلابی - افغانستان

۲۲ اسد ۱۴۰۱ - ۱۳ اگست ۲۰۲۲